نظم الکلام

در

شوریٰ ترقی اہلِ اسلام

و

بترغیب شرکت جلسۂ ہفتم

محمڈن ایجوکیشنل کانفرنس

دہلی

نتیجۂ فکر گوہر سلک عالیجناب مولوی سید محمد اشرف صاحب رئیس [illegible]

و وکیل عدالت ججی کانپور

در مطبع نامی محمد رحمت اللہ رعد طبع نمود

۱۸۹۲ء

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم و آله و اصحابه هداة الصراط المستقیم

الا گر بهی خواه قومی شتاب		ببین تا لب بام شد آفتاب
بیا گر بهی خواه قومی بدل		نظر کن که چون پای او شد بگل
بیا گر بهی خواه قومی بیا		نگر تا چه رفتست بروی جفا
بقومیکه سر بر فلک داشتند	ق	بعالم علمها برافراشتند
بقومیکه هر فرد او بود چست	،،	بعلم و فضائل بدانش درست
بقومیکه محکوم او بد جهان	،،	سبق برده بسیار از دیگران
بقومیکه آورده زیر قلم	،،	علوم و هنرها فنون و حکم
بقومیکه مهر و خلوص و وفا	،،	بهم بود و هم اتفاق و صفا

بقومیکه بد حکمران اینچنین ق بیکدست دنیا بیکدست دین

نمی بینم اکنون کسی را چنان نماید به آثار پیشین نشان

ز حکم خدا سر چو برتافتند سزاهای موعوده خود یافتند

هنرها برفت و کمالات هم بلاها بسر آمد آفات هم

نه اقبال و دولت نه چستی دل که ادبار و خواری و سستی دل

نه خلق و مروت نه همت قوی نه همدردی قوم و جوش دلی

وفا رفت از هم گسست اتفاق نمودند پیدا بجایش نفاق

ببستند دست از علوم و فنون بخوردند از خوان افلاس خون

صفات حمیده بدر ساختند بعادات وحشیه پرداختند

بالاجمال آوردم اندر قلم خیالات و عادات خیر الامم

اگر خواهی ای یار تفصیل این مد و جزر اسلام را نیک بین

گهرهای معنی چه در نظم سفت | که حالی سعدی وقتش بگفت

کسانیکه دنیا پس انداختند | سوِ علم دینی فرس تاختند

بنا کرده تکمیلِ علم و عمل | فگندند در کارِ دنیا خلل

ق

کسانیکه تقدیم دنیا ز دین | نمودند تحصیلِ علمش چنین

بجهدِ کمال و قوی ساختند | که بازیِ دین نیز در باختند

چنان غرقه گشتند اندرین انهماک | که از جان و دل یادِ دین رفت پاک

چنان گرم رو در طریقِ حصول | که هم رفت یادِ خدا و رسول

ندیدم یکی را هم از صد هزار | که در دین و دنیا بود کامگار

بسی دیدم اندر تبار و دیار | درین قوم اصحابِ غفلت شعار

که بی بهره از کامِ دنیا شدند | معطل هم از کارِ عقبی شدند

چو نا قابل کارِ دین آمدند | هم از بهرِ دنیا چنین آمدند

بداد و ندا از دست دنیا و دین / بکن رحم یا ارحم الراحمین

برایناست از هر طرف این صدا / صد افسوس و صد حیف و واحسرتا

الا تا نپنداری دنیا و دین / چو ضدین هستند ای همقرین

خیال خطا و محالست این / که هرگز نفرمود حق اینچنین

بنزدیک من هر دو دنیا و دین / چو ملزوم و لازم شده بالیقین

نه دنیاست مستغنی از کار دین / نه دین ست فارغ ازو همچنین

صحابه که در امت اعلی شدند / همه جامع دین و دنیا شدند

یقین گر نباید ترا زین بیان / ببین تا چه کردند پیشینیان

ندانی که دنیای مذموم چیست / خداوند دنیا خطاوار کیست

خلاف الهیست دنیای دون / باو مرتکب خاطی است و زبون

چو معنی دنیا تو دریافتی / ز گنجینه‌ها رو چرا تافتی

چو مفهوم دنیا همینست و بس | نمائیم ما چون بمیدان فرس

نمائیم کسب علوم و فنون | نشک و وهم سازیم از سر برون

بآن روزهائیکه در هند ما | نهادند علم و فنون را بنا

هنرهای یوروپ عیان ساختند | بفنهای مغرب بپرداختند

بدادند آوازهٔ عام را | کشادند درهای انعام را

نمودند پیدا ز روی کرم | فنون و هنرها علوم و حکم

ق چو دیدند درهای علم و فنون | ببازار عالم قرون و قرون

ز جان و دل از بهر سود اش و سیر | نمودند اقدام اقوام غیر

خریدند و بردند و افراشتند | نهادند و خوردند و انباشتند

ز نافهمی خویش اسلامیان | بیک سو کشیدند رخ زامیان

فتادند و رفتند و نگریستند | بماندند و دیدی که چون زیستند

یکی هست در بند نکبت اسیر | پریشان و محتاج نان فقیر
یکی را ز دست فلاکت طعام | نصیبست خون جگر صبح و شام
یکی هست از افلاس خاطر پریش | ز جور صد آلام شد سینه ریش
یکی هست در بحر آفات غرق | فتاده است در خرمن عیشش برق
یکی بر دزاد بار بس رنجها | ز درگه بر آمال دل محتجب
یکی در مصائب دگر در هموم | یکی در شدائد دگر در غموم
یکی فاقه دارد دگر پا به گل | یکی تنگ روزی دگر تنگ دل
یکی زانمیان از همه بدترین | نه در دست دنیا نه در دست دین
الا ای گرفتار رنج و بلا | بصد کرب و آفات و غم مبتلا
بنافهمی و غفلت خویشتن | چه دیدی چه دیدی صدمات و صدها محن
کشیدی ز دست از عذاب خویش | ندیدی آه آنچه آمد به پیش

بداوید وقتِ مناسب و وقت | به پیشِ دگر قوم گشتید پست
بداوید از دست تدبیر را | نمودید بدنام تقدیر را
حکایاتِ دهرست قولِ فصیح | که از ماست با ماست قولِ صحیح
بمعنی با معنی حالیا چشمها | گشائید و بینید صنع خدا
چه دادست در علم قوت اله | که کوهست در پیشِ او همچو کاه
چه بخشید در علم نیروی زور | که مار است در دستِ او همچو مور
چه انعام عامست هر جایی | که بشنیده است هر طالبی
گشوده ست ابوابِ خیر و صلاح | مهیاست اسبابِ فیض و فلاح
بهر جا سوا من چو آزادیست | بهر کوچه در راه آبادیست
چه عامست گنجِ علوم و فنون | که غوغاست از روی دون و برون
باقصای گیتی فتادست شور | که دارد ترقی علمی چه زور

نه مخدوش استقلال و دور از — که هرجا در فتح و نصرت باز
نه محتاج کس بهر تحصیل دین — نه مانع به تعلیم و تکمیل دین
چو خواهید کسب علوم و فنون — مهیاست سامانش از حد فزون
چو مطلوب خاطر تجارت بود — وگر میل علم فلاحت بود
وگر در نظر علم حکمت بود — چه حرفت بود یا که صنعت بود
همه عام و آسان نمودست دوه — پی دفع افلاس و نکبت بقوه
چنین وقت آلای مترتبه — بدان نعمت غیر مترقبه
شتابید و دریابید این وقت را — ز دست خود اکنون برای خدا
شتابید و کوشید با جمع کل — بچینید از باغ آرام گل
بیائید ای دستگیران قوم — جوانان و خردان و پیران قوم
قدم رنجه ای پیشوایان قوم — دمی افتای همایان قوم

شتابید ای کامگاران قوم — بیائید ای نامداران قوم

شتابید ای جان‌نثاران قوم — بیائید ای غمگساران قوم

شتابید ای اشکباران قوم — بیائید ای دل‌فگاران قوم

شتابید ای دردمندان قوم — بیائید ای مستمندان قوم

که سازیم باهم بطبع زکی — علاجی پی علت مفلسی

بیائید باهم دگر دم زنیم — گهرهای آرا فراهم کنیم

بعادات خود ها تبدل کنیم — تدابیر دفع تنزل کنیم

در اجلاس شوری جماعت کنیم — سخنهای یاران سماعت کنیم

نمائیم از مشوره کارها — زدائیم از همدگر خارها

پی مشوره حکم فرموده اند — که مامور حضرت نبی بوده اند

بسا خیر و برکت ز شوری شود — بسا ضیر و نکبت ز شوری رود

صحابه رض که ممتاز دوران شدند | بشوری خداوند کیهان شدند

بتوصیف شان ربکم قبلکم | بگفت امرهم شوری بینهم

بپیش شه وقت با عقل و داد | اساس حکومت بشوری نهاد

خوشا خسروی میکند شادکام | نمودش چه خوش پارلیمنت نام

شما بیدار ای دوستداران قوم | بیائید مردان و یاران قوم

سگالیم اسباب برکات را | زدائیم افلاس و نکبات را

تدابیر سازیم و چاره کنیم | ورقهای ادبار پاره کنیم

بتبعیت شرع و امر خدا | ترقی نمائیم لا انتها

حصول زر و دولت و جاه و مال | نه ممنوع شرع است ای خوش خصال

نه فرموده نهیش خدای رحیم | نکرده است منعش رسول کریم

کسانیکه از راه ناتجربی | بدانند در خود خیال ردی

قال الله تعالی و امرهم شوری بینهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

باحکامِ دینی تصور کنند ‌ ‌ ‌ که سدِّ ترقیِ دنیاوی اند

خیال است خام و تصور خطاست ‌ ‌ ‌ برین بودن امری خطا در خطاست

بیا بند بیش نیست چیزی این ‌ ‌ ‌ نظر کن بحالاتِ پیشینیان

ندانی که چون طرحش انداختند ‌ ‌ ‌ کجا عزم و بزم و کیش ساختند

مقابیله و کمپیا راحت فزاست ‌ ‌ ‌ که دار الخلافهٔ شاهانِ ماست

چه دهلی ست معروف خوشتر بایران ‌ ‌ ‌ که فردوس آبادِ شاهِ جهان

در آنجا همه روی آورده اند ‌ ‌ ‌ که اجلاسِ شوری بپا کرده اند

بماه دسمبر سالِ روان ‌ ‌ ‌ پسین هفته اش شد معین بآن

چه اجلاسِ فرخ اساس است این ‌ ‌ ‌ پیِ سترِ قومی لباس است این

چه جلسه که فرخ نهاد است این ‌ ‌ ‌ پیِ اتفاق و وداد است این

چه مجلس که ممتاز و از بس سعید ‌ ‌ ‌ که در عهدِ مایان چنو کس ندید

چه بزم همایون بهم آمده | که در دورِ پیشینه کم آمده

بنا ساختش مردِ پیری عظیم | خردمند و دانا عقیل و فهیم

خدایا به بانیِ جلسه مدام | بده عیشش و توفیقِ خیرش تمام

مطیعش بامر و نواهی بدار | بامنش ز رنج و تباهی مدار

بایمان و دین عمرِ نوحش بده | بهر کارِ اعلی فتوحش بده

بهرِ دو جهان دار او را بزرگ | که در دستِ او هست کارِ سترگ

و دار او خوشش تا بوقتِ اخیر | مسلمان و اسلامیان را ظهیر

تعالوا ایا ایها المسلمون | الی مجلس القوم تو تعقلون

هلموا ایا ایها المومنون | الی نصرة القوم تو تشعرون

د بالله یا معشر المسلمین | علیکم باخلاصکم اجمعین

بیائید با جمع میعاد را | ببینید زورِ خداداد را

اشارہ بطرف بانی مجلس
دعائے خیر حق او

عه راغب مجلس ازای مجلس اور اسلامیان دارد ۱۲ تعقلون

ز ابنای آزاد و دانشوران — برآریم شاید دُری بیکران
که او مایهٔ عیش و راحت شود — مگر دفع فقر و فلاکت شود
ز پستی برآئیم و بالا رسیم — بتمکین و درجات والا رسیم
اگرچه ز اطوار قوم ایجوان — عیانست نومیدی بیکران
جواب از ترقی خود داده اند — همانا که از دیر افتاده اند
ولیکن نشاید که ما دست را — کشیم از تدابیر دفع بلا
بعالم که ما را خور و خواب هست — یقین دان که او جای اسباب هست
بنزد خرد دوست مختل مزاج — که سازد در امراض ترک علاج
مخوان ترک تدبیر دور از قیاس — خلاف خدا و نبی هم شناس
کسانیکه از راه بد اختری — به بینند در امر دین سرسری
ندارند بیم خلافش بدل — هراسان نه از اختلافش بدل

ندارند منقاد و کلمات را | نه قلب و جوارح نه حرکات را

برایناست قهر خدا در فزون | یقیناً فلا یفلح المجرمون

ره راست کردند بی شبهه گم | فویل لهم ثم ویل لهم

چو خوانند این فرقه را بایقین | شوم رشد و تکمیل ارکان دین

باین دل خوش و جامه عبقری | نمایند این جبت قنفری

بدارند در چاه عصیان حمول | نه راضی از ایشان خدا نی رسول

ز بهر چنین فرقه اید داستان | چه خوش گفت سعدی ببوستان

خلاف پیمبر کسی ره گزید | که هرگز بمنزل نخواهد رسید

کسانیکه زین راه برگشته اند | برفتند و بسیار سرگشته اند

مپندار سعدی که راه صفا | توان رفت جز در پی مصطفی

چنین فرقه ضاله ای حبیب | ز رحمت بعید و بزحمت قریب

در اسلام هستند این نام را — نمودند بد نام اسلام را
چه اسلام نام است صوفی اخی — بتسلیم حکم خدا و نبی
چو شد ثابت امر حق و رسول — کنند از جان و دلش نا قبول
از اسلام رفتند و فاجر شدند — یقین دان که والله کافر شدند
چو نکشی به تسلیم احکام هست — چرا دعوی نام اسلام هست
خدا رحم بر حال ایشان کناد — وز ایمان کامل نصیبی دهاد
بایشان نماید هم این کرم — که دارد در اسلام ثابت قدم
که رانند نامش بنوک زبان — در نیت هم زیست و مرد شان
نخواهم ازین بیش طول کلام — کنم ختم این بر دعا والسلام
الهی بحق رسول کریم — که گفتی بشانش رؤف رحیم
الهی بجاه نبی بشیر — که دادی خطابش سراج منیر

الهی بپی خاتم المرسلین — که فرمودیش رحمة العالمین

بپی آل اطهار و اصحاب او — که بودند یاران و احباب او

بده امتش را بفضل و کرم — ترقی دنیا و دینی بهم

عطا کن تو یا ارحم الراحمین — ترقی دنیا ترقی دین

ازو دور کن مفلسی و نفاق — خلوصش ده و باهمی اتفاق

بعالم کنش اعلی و ارجمند — که سازد نه قومی باو ریشخند

چو کردی خطابش بخیر الامم — بدار اکرم و اشرف و محترم

باخر تمناست و هم این دعا — بکونین خوشنود باشی ز ما

اشاره بنام تاریخ

مصنفه خاکسار محمد اشرف حسنی الحسینی عفا الله عنه سیآته
بماه جمادی الاولی ۱۳۱۱ من هجرة النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم مطابق
ماه نومبر سنه ۱۸۹۳ عیسوی

م ٨٣٢ ت

ف ٨٩١٥٥١٨

٤٦٢

نظام الكلام

Date	No.	Date	No.